

تبیین میدان معناشناسی مفهوم «تاریخ» در نهج البلاغه

حسن شفیعی کمال‌آبادی*
محمدحسین دانش‌کیا**
محمدعلی مجد فقیهی***

چکیده

امیرالمؤمنین علیه السلام تاریخ را برای هدایت بشر و جامعه بشری بسیار حیاتی می‌دانند، چراکه با تلفیق مشاهدات شخصی و تجارب تاریخی پیشینیان مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و سرمایه‌های فکری را پیش روی انسان قرار می‌دهد. کشف و استخراج میدان معنایی واژه تاریخ در نظام فکری امام علیه السلام، پیشینه هر مطالعه‌ای درباره مسائل و معرفت‌های تاریخ از نظرگاه ایشان است. این مقاله با روش تحلیل معناشناختی در صدد شناسایی الفاظ هم‌معنا با تاریخ در بیانات امام علی علیه السلام با تاکید بر نهج‌البلاغه است. برای این کار ضروری است ابتدا مفهوم و موضوع تاریخ مشخص شده و در گام بعد الفاظی که در مظان هم‌نشینی معنایی با تاریخ هستند، شناسایی شود و سپس با جانشینی معنا و موضوع تاریخ صحت ترادف معنایی الفاظ انتخابی، محک زده شود. یافته‌های پژوهش، حاکی از آن است که واژه‌هایی چون؛ قصص، ماضین، امم و اسامی تاریخی دارای معنی و مفهوم تاریخی می‌باشند و در برخی از ساختارها و عبارات با معنا و موضوع «تاریخ» در یک میدان معنایی مشترک قرار می‌گیرند و همان تعاملی که با واژه تاریخ می‌شود را می‌توان با این واژه‌ها انجام داد.

واژگان کلیدی

امیرالمؤمنین علیه السلام، تاریخ از منظر امام علی علیه السلام، نهج‌البلاغه، معناشناسی، مفهوم تاریخ، موضوع تاریخ.

*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف، گرایش تاریخ و تمدن دانشگاه معارف اسلامی (نویسنده مسئول).

۶۱hshk@gmail.com

daneshkia@maaref.ac.ir

majd@maaref.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۵

**دانشیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

***عضو هیئت علمی گروه قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲

بیان مسئله

موضوع تاریخ یکی از مسائل مورد توجه و سفارش در متون مقدس می‌باشد. هرچند واژه «تاریخ» در قرآن و نهج البلاغه به این نحو به کار نرفته است، اما عدم وجود لفظ «تاریخ» در این منابع به معنای عدم وجود مفهوم و موضوع تاریخ در آنها نیست. با بررسی در این متون به مجموعه قابل توجهی از واژگان دست می‌یابیم که در آن معنی و موضوع تاریخ به کار برده شده است.

پس از بررسی پیشینه و پژوهش‌های موجود با رویکرد تاریخ در نظرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، مشخص گردید که این رویکرد آن گونه که شایسته است در نهج البلاغه و سایر بیانات ایشان مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است. اگر بر این مطلب، نگاه معناشناختی مقاله را بیفزاییم که امکان تبیین دقیق و علمی واژه تاریخ را می‌دهد، با کمبود آثار نگاشته شده در این زمینه مواجه خواهیم شد. بررسی‌های صورت گرفته مؤید این مطلب است که به کارگیری روش معناشناسی برای تحقیقات در حوزه نهج البلاغه سابقه چندانی ندارد.

معنا و موضوع تاریخ در الفاظ زیادی در سخنان امیرمؤمنان اشباع شده است. بررسی تمام آنها در این نوشتار امکان‌پذیر نیست. از این رو واژگانی انتخاب شده است که در میدان معناشناختی تاریخ در اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت آشکارتری بروز پیدا کرده است.

طرح مسئله معناشناختی به متن و تحلیل مفهومی واژگان هم‌معنا و هم‌مفهوم، از جمله ابزار پیوستگی و انسجام در یک متن است و از جمله راه‌های پی بردن به مقصود اصلی گوینده می‌باشد. کاربست این روش در بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل اهمیت پیام و نقش آن در تأمین سعادت جاودانه بشر از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ بررسی میدان هم‌معنا و نوع هم‌پوشانی آنها به فهم دقیق‌تر اندیشه و بیانات حضرت کمک می‌کند.

نباید از نظر دور داشت که بررسی واژگان، ناظر به مطالعه دقیق متن می‌باشد، چراکه گاهی یک واژه در متنی معنایی دارد و در متن دیگر معنای دیگری از آن برداشت می‌شود. از این رو زبان‌شناسان برای بررسی یک واژه می‌کوشند تمام متن را بخوانند تا نهایت هدفی را که گوینده داشته را استخراج کنند. با روش معناشناسی علمی در متن‌های عربی به ویژه قرآن و سخنان معصومان، این نتیجه به دست می‌آید که رفتار هر واژه در هر متن با متن دیگر فرق می‌کند، به طوری که دیگر نمی‌توان گفت واژه (الف) که یک واژه به ظاهر اخلاقی شناخته می‌شود دقیقاً به چه معنی است، به عبارت دیگر نمی‌توان برای هر واژه‌ای، معنای معینی را در نظر گرفت و آن معنی را در تمام متن‌ها تعمیم داد.^۱

۱. شاملی، محمدی رایگانی، «میدان‌های معنی شناختی واژگان نهج البلاغه»، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، ش ۹، ص ۳.

اهمیت کشف و فهمیدن میدان معنایی «تاریخ» وقتی بهتر روشن می‌گردد که بدانیم تا زمانی که هندسه و شبکه الفاظ هم مفهوم و هم موضوع با تاریخ استخراج نشود، پرداختن به سایر حوزه‌های معرفتی تاریخ از منظر امیرمؤمنان علیه السلام، مقدور و کامل نمی‌باشد. از این رو در ابتدا به موضوع و مفهوم واژه «تاریخ» می‌پردازیم، چرا که درک صحیح از معنای تاریخ در درک معنای نسبی از آن بسیار حائز اهمیت است. سپس برای تحلیل دقیق مفهوم مورد نظر، کلماتی که دارای موضوع مشترک و معنای نزدیک به مفهوم تاریخ است را در فرمایشات حضرت علیه السلام جمع آوری و تحلیل کرده و در نهایت، میدان معنایی تاریخ را در سخنان امیرمؤمنان به دست می‌آوریم.

۱. مفهوم‌شناسی

برای دست یابی به اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مسائل و معارف تاریخی، قبل از پرداختن به معنا و موضوع تاریخ، در ابتدا باید به سراغ تبیین مفاهیم پرکاربرد در نوشتار رفت؛ در قدم بعدی سخنان امام علیه السلام را بررسی کرده و خانواده الفاظ با اشتراک معنوی و واژه‌های مترادف و یا شبه مترادف را تشکیل داد. سپس با بررسی در معانی اساسی (دلالیت صریح^۱) و معانی نسبی (دلالیت ضمنی^۲) آنها، به یک میدان و شبکه منظم از واژگان دارای معنا و موضوع تاریخ دست یافت.

یک. معناشناسی

معناشناسی^۳ اگرچه با رویکرد نوینش، جزء علوم تازه متولد شده است اما یکی از کارآمدترین ابزار برای کشف و فهم متون می‌باشد. با رویکرد نوینش، جزء علوم تازه متولد شده است از معناشناسی بعنوان «مطالعه علمی معنا» یاد کرده‌اند که مطالعه مبتنی بر عدم وجود پیش‌انگاشته‌های پژوهشگر و صراحت در بیان نتیجه آن است.^۴ برخی دیگر معناشناسی را شناخت توانایی سخنگویان به یک زبان در فهمیدن صحبت‌ها و پی‌بردن به منظورهاى یکدیگر دانسته‌اند.^۵

این علم، همچون علم اصول که منطق و ضابطه استنباط‌های فقهی را ارائه می‌دهد، به‌مثابه منطق و ضابطه علم زبان‌شناسی است که با آن می‌توان از خطا در درک مدلول‌های کلام و فهم معانی کلمه‌ها و ترکیب‌های یک متن برحذر بود.^۶

1. Denotation.
2. Connotation.
3. Semantics.

۴. صفوی، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، ص ۱۴.

۵. باقری، *مقدمات زبان‌شناسی*، ص ۱۹۷.

۶. مصلائی‌پور یزدی، محمدی، «معناشناسی زهد در نهج‌البلاغه بر اساس روش معناشناختی ایزوتسو»، *دوفصلنامه علمی - تخصصی مطالعات قرآن و حدیث*، ص ۹۹، به نقل از: اختیار، *معناشناسی*، ص ۱۲۷.

یکی از روش‌های معناشناسی، مطالعه حوزه‌های معنایی الفاظ مدنظر است. در این نوع معناشناسی، اعتقاد بر این است که معنای یک واژه را می‌توان بر اساس محیط وقوع آن در یک بافت زبانی تعیین کرد، یعنی بر روابط دستوری و معنایی این واحد با دیگر واحدهای زنجیره گفتار با متن دلالت دارد.^۱

دو. مترادف و شبه مترادف

ترادف در لغت، تتابع دو شیء است که در سلک واحدند و هر دو در یک نظام واحد قابل جمع‌اند.^۲ گفته شده: ترادف قوم یعنی پشت سر هم آمدند. از این رو هر چیزی که پشت سر دیگری است را ردیف می‌گویند.^۳ ترادف در زبان‌شناسی از همین معنی گرفته شده و به واژگانی که پشت سر هم می‌آیند و بر یک معنی و موضوع دلالت دارند، مترادف می‌گویند.

در زبان‌شناسی معاصر با ترسیم میدان معناشناسی واژگان مترادف و بررسی تمایزات آن، نوعی هم‌پوشانی واژگان، تحت عنوان «شبه ترادف» در برابر «مطلق ترادف» مطرح می‌شود.^۴ ترادف مطلق، تطابق کامل میان معنای دو واژه از همه جهات است که بسیار کمیاب و نادر است و یا اصلاً وجود ندارد. این قسم از ترادف بسیار نادر است، و سخن زبان‌دانانی که منکر ترادف هستند، به این قسم بازگشت دارد.^۵

مقصود از شبه مترادف این است که دو واژه کاملاً هم‌معنا نیستند بلکه با یکدیگر تفاوت دارند، اما این اختلاف مانع قرابت معنایی بین آن دو نمی‌شود.^۶ هیچ دو واژه‌ای دقیقاً دارای یک معنی نیستند اما در برخی سیاق‌ها و بافت‌های مشترک، هم‌معنا می‌شوند. به عبارت دیگر انطباق در هسته اصلی و معناشناختی، با وجود تفاوت در جنبه‌های عاطفی در واژگان متقابل در وسعت معنی و شمول معنایی در جان‌ساز و تفاوت در هم‌نشینی‌ها امری محقق و واقع است. اما به معنای جایگزینی دقیق واژه‌ها نیست، بنابراین با تبیین روابط مفهومی در سطح واژه‌ها، ترادف نسبی پذیرفته است.^۷

۱. صفوی، *آشنایی با معنی‌شناسی*، ص ۱۶۶.

۲. فراهیدی، *العین*، ج ۸، ص ۲۲.

۳. ترادف القوم: تتابعوا، و کل شیء تبع شیئاً فهو ردفه. (الفیومی، *المصباح المنیر*، ص ۲۲۴)

۴. پالمر، *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کوروش صفوی.

۵. هادی، «روشی نوین در معناشناسی مفاهیم و واژه‌های قرآنی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۷۲، ص ۹۱.

۶. همان، ص ۹۳.

۷. ابراهیمی، طیبی، رضانی دست رنج، «بررسی زبان‌شناختی روش کاربردی ترادف در قرآن (با محوریت آراء علامه

طباطبایی)»، *پژوهش‌های ادبی - قرآنی*، ش ۲، ص ۳.

از آنجاکه مترادف تام و کامل، نادر است یا وجود ندارد، پس مقصود از مترادف در این روش، «ترادف نسبی» یا «شبه مترادف» است. هنگامی که دو لفظ، معنای نزدیکی به هم دارند، هرچند تفاوت‌هایی با هم دارند، با نادیده گرفتن فرق دقیق تخصصی آنها، در معنای یکدیگر استعمال می‌گردند. همچنین ممکن است واژه ای عام و واژه دیگر خاص باشد، یا الفاظی در یک معنای عام و کلی مشترکند اما مترادف باشند. و یا ممکن است واژه ای از نظر لغت با واژه دیگر مترادف نباشد، ولی سیاق و بافت عبارت، به واژه معنایی می‌بخشد که آن را با دیگر واژه‌ها مترادف می‌کند. از سوی دیگر، گاهی یک واژه با واژه دیگر در لغت مترادفند و بلکه گاهی از جهت شکل و ماده مشابهت دارند، در عین حال مترادف نیستند؛ زیرا سیاق و بافت به واژه معنایی می‌بخشد که با واژه دیگر هم معنا نیست.^۱

ظهیرالدین بیهقی در تفسیر مفردات نهج البلاغه اولین کسی است که به وجود مترادف در کلام امیرمؤمنان علیه السلام اعتراف کرده است. شارحان دیگر بعد از او، همچون راوندی، ابن میثم، ابن ابی‌الحدید، علامه خوبی و دیگران نیز به نوعی وجود مترادف را در نهج البلاغه پذیرفته‌اند. اما ابن ابی‌الحدید اولین کسی است که این اصطلاح را در شرح نهج البلاغه به کار برده است. همه این شارحان معترف به مترادف، تفاوت‌هایی نیز میان برخی دیگر از الفاظ به ظاهر مترادف قائل شده‌اند و از آراء و نظرات ایشان چنین برمی‌آید که وجود مترادف تام را در نهج البلاغه نمی‌پذیرند. دیدگاه آنها نسبت به الفاظ به ظاهر مترادف این است که این الفاظ، هرچند معنای متقارب و نزدیکی دارند، اما فرق‌هایی نیز بین آنها وجود دارد؛ به گونه ای که نمی‌توان یکی را جایگزین دیگری کرد. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که امام علی علیه السلام کلمات کاملاً مترادف را در کلام خود به کار نبرده؛ بلکه میان کلمات به ظاهر مترادفی که در کلام امام علی علیه السلام بسیار زیاد به کار رفته است، فرق‌هایی دقیق وجود دارد. همین امر، بیانگر حکمت خردمندانه آن حضرت در انتخاب واژگان نهج البلاغه می‌باشد و شکی نیست که شناخت تفاوت‌های دقیق میان الفاظ به ظاهر مترادف، باعث شناخت بهتر و دقیق‌تر کلام آن حضرت می‌شود.^۲ لذا تمام این مترادف‌های ذکر شده در مقاله، شبه مترادف هستند.

سه. معنای اساسی و نسبی

معنای اساسی یک واژه امری ذاتی و درونی از خود آن واژه تلقی می‌شود و این معانی اساسی همیشه

۱. صفوی، درآمدی بر معناشناسی، ص ۱۰۶.

۲. صدقی، سیفی، «بررسی الفاظ مترادف در نهج البلاغه»، *مطالعات اسلامی*، ش ۷۴، ص ۲۶.

با واژه بوده و هر جا آن واژه انتقال یابد، این معانی اساسی نیز انتقال می‌یابد.^۱ مثلاً کلمه «کتاب» خواه در قرآن باشد یا در خارج آن، معنای اساسی واحدی دارد. این کلمه تا زمانی که به صورت یک کلمه احساس شود، معنای اساسی خود را که «نوشته و نامه» است، حفظ می‌کند. این عنصر معناشناختی ثابت را که هر جا این کلمه به کار رفته و هر کس آن را به کار برده، پیوسته آن بوده است، «معنای اساسی» کلمه می‌گویند.^۲

معانی نسبی، چیزی است که در نتیجه پیدا شدن وضع خاصی برای آن کلمه و زمینه‌ای خاص به معنای اساسی، پیوسته و افزوده می‌شود و در نظام تازه، نسبت به واژه‌های مهم دیگر، نسبت‌ها و روابط گوناگون پیدا می‌کند.^۳ به عبارتی، معنای اساسی اگر وارد نظام خاصی شود، وضع ویژه‌ای در آن نظام پیدا می‌کند، بی‌آنکه معنای دوم، معنای اول را نفی کند، که «معنای نسبی» نامیده می‌شود. این وضع ویژه بدین خاطر است که عناصر تازه معناشناختی پیدا کرده که همه برخاسته از این وضع خاص کلمه و نیز از روابط و نسبت‌ها و پیوستگی‌های آن با دیگر تصورها و مفاهیم این نظام است. در مثال بالا، کلمه «کتاب» به محض اینکه وارد نظام و دستگاه تصویری قرآنی شد، ارتباط خاصی با بعضی کلمات مهم قرآنی همچون الله، وحی، تنزیل و نبی پیدا کرد. همچنین این کلمه در ترکیب خاص اهل کتاب در قرآن، معنای مردمان دارای کتاب آسمانی همچون یهودیان و مسیحیان را یافت.^۴

معنای نسبی یا دلالت ضمنی، که «ارزش اضافی» تلقی می‌شود، به منزله امری است که مربوط به «فهم و درک فراتر» یا «فهم مازاد» است؛ درحالی‌که دلالت صریح یا معنای اساسی، به مثابه امری «رایج و سهل‌الوصول» در نظر گرفته می‌شود.^۵

چهار. بررسی موضوع و مفهوم تاریخ

واژه تاریخ از واژه اَرخ به معنای مشخص کردن و شناسایی زمان است.^۶ در این‌که واژه تاریخ در اصل

۱. شاملی، *معناشناسی واژه‌های اخلاقی نهج البلاغه*، ج ۱ ص ۵۹.

۲. ایزوتسو، *خدا و انسان در قرآن*، ۱۵ - ۱۳، به نقل از هادی، «روشی نوین در معناشناسی مفاهیم و واژه‌های قرآنی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۷۲، ص ۹۱.

۳. شاملی، *معناشناسی واژه‌های اخلاقی نهج البلاغه*، ج ۱ ص ۵۹.

۴. ایزوتسو، *خدا و انسان در قرآن*، ۱۵ - ۱۳؛ به نقل از هادی، «روشی نوین در معناشناسی مفاهیم و واژه‌های قرآنی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۷۲، ص ۹۱.

۵. مرکز خدمات ترجمه تخصصی تهران. <https://tehrantarjomeh.com/> / معنی - ضمنی - و - صریح، به نقل از: Kerbrat_Orecehioni, 1977, p. 13

۶. ابن‌منظور، *لسان العرب*، ج ۳، ص ۴.

عربی است یا تعریب شده، اختلافاتی دیده می‌شود.^۱ لغت شناسان، آن را واژه عربی محض نمی‌دانند.^۲ اما برخی محققان آن را تعریب ترکیب فارسی «ماه روز» دانسته‌اند که واژه «مورخ» را ساخته و مصدرش را «تأریخ» قرار دادند.^۳ اما برخی دیگر از محققان این معنا را به خاطر کمترین شباهت آوایی بین «ماه روز» و «تاریخ» تعریب غریبی دانسته‌اند.^۴ برخی نیز این واژه را برگرفته از «ارخو» در زبان اکدی یا «یرخ» در زبان عبری و به معنی ماه (قمر یا شهر) گفته‌اند.^۵

برای رسیدن به تعریف مناسب، ابتدا موضوع تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهیم. گفته شده است که موضوع هر علم چیزی است که در آن از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود و یا به عبارتی دیگر، موضوع، امری است که در آن به بحث و تامل می‌پردازیم مانند انسان که موضوع علم پزشکی است یا عدد که موضوع علم حساب است. بنابراین، بررسی تحولات گوناگونی که در حیات و اندیشه آدمی رخ می‌دهد موضوع علم تاریخ است.^۶

برخی کلیه حوادث و وقایع گذشته اعم از انسانی و یا طبیعی را موضوع تاریخ دانسته‌اند.^۷ عده دیگری معتقدند که فقط گذشته نوع بشر موضوع تاریخ است.^۸ در مقابل برخی بر این باور هستند که تمام واقعیت گذشته، واقعیات تاریخی نیستند بلکه بعضی از حوادث و وقایع گذشته موضوع تاریخ است.^۹ پژوهشگر دیگری تاریخ را معرفت به وقایع مهمه گذشته انسانی می‌داند.^{۱۰}

با توجه به متغیرهای حاکم در نظرات محققان، به نظر می‌رسد قلمرو و موضوع تاریخ، انسان، گذشته و حوادث مهم است. حذف یا نادیده گرفتن هر کدام از این سه متغیر، تاریخ را از داشتن موضوع و قلمرو مشخص محروم خواهد کرد. نخستین متغیر «انسان» است؛ چرا که اساساً انسان موضوع علم تاریخ است. از این رو جایی که انسان نباشد، تاریخ نیز ورود ندارد. بنابراین علم تاریخ، پیرامون «انسان»،

۱. حسینی زبیدی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۴، ص ۲۵۶.
۲. ازهری، *تهذیب اللغة*، ج ۷، ص ۲۲۳؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۳، ص ۴.
۳. سجادی، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، ص ۵.
۴. حضرتی، *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، ۳۹.
۵. روزنتال، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ص ۲۳ - ۲۵.
۶. ر. ک: سجادی و عالم‌زاده، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، ص ۱۰.
۷. شریعتی، *اسلام‌شناسی*، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۷. نقل از: علیپور، «کندوکاوی دیگر در علم تاریخ»، *تاریخ اسلام*، ش ۲۶، ص ۱۸ - ۵. ص ۸.
۸. والش، *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ*، ص ۲۴.
۹. هالت کار، *تاریخ چیست؟*، ص ۳۴.
۱۰. ر. ک: حضرتی، «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی»، *مجموعه مقالات*، ص ۱۵.

در گردش است. اگر در تاریخ، «کوه طور» یا «چاه زمزم» و یا «غار حراء» اهمیت یافته، به دلیل وجود ردپای انسان در آن مکان‌هاست، وگرنه آنها به خودی خود، موضوع و قلمروی تاریخ نیستند. متغیر دوم، دلالت بر «گذشته» است؛ چرا که قلمرو علم تاریخ محدود به زمان گذشته است، یعنی در تاریخ تنها از وقایعی گفت‌وگو می‌شود که رخ داده و زمانی از آنها گذشته است. علم تاریخ به حال و به آینده تعلق ندارد، بلکه تنها شامل زمان گذشته است. اگر در این علم از زمان حال و آینده گفت‌وگو شود، در آن صورت به قلمرو فایده تاریخ قدم نهاده‌ایم. به عبارت دیگر، فایده تاریخ برای زمان حال و آینده است اما موضوع‌های تاریخی، تنها در زمان گذشته قابل جستجو هستند. متغیر سوم، دلالت بر «وقایع مهمه» دارد؛ یعنی هر آن چیزی که در گذشته برای انسان و درباره انسان اتفاق افتاده است، جزو تاریخ به شمار نمی‌آید، بلکه تنها وقایع مهمه‌ای که برای مورخان ارزش ثبت داشته است، جزو تاریخ است.^۱

با مطالعه و بررسی گزارش‌ها و نقل‌های تاریخی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان گفت که موضوع تاریخ از نظرگاه امام علی علیه السلام نیز «انسان، زمان گذشته، و وقایع مهم و قابل توجه» می‌باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیانی می‌فرماید: اگر با چشم عبرت به تاریخ بنگری با جمع‌بندی درست عبرت‌های گذشته، آینده ات را پاس خواهی داشت.^۲ در اینجا امام علی علیه السلام به یک جنبه از موضوع تاریخ توجه دارد و آن بعد زمانی آن است و بیانگر مفهوم وقت زمان گذشته می‌باشد.^۳ حضرت علی علیه السلام در ضمن توصیه به توجه به تاریخ گذشتگان و پیشینیان، فرزند خود را به تامل و تفکر بر وقایع و فجایع مهم دعوت می‌کنند و می‌فرمایند:

قلب خویش را با نشان دادن فجایع دنیا، بینا کن. اخبار گذشتگان را بر نفس خود عرضه نما و مصائبی را که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند. هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار غربت بار انداختند. گویا طولی نمی‌کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد پس منزلگاه نهایی‌ات را اصلاح کن، و آخرت را با دنیا معامله مکن.^۴

۱. ر. ک: حضرتی، «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی»، مجموعه مقالات، ص ۱۵.

۲. لَوْ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى، حَفِظْتَ مَا بَقِيَ ... (نهج البلاغه، ن ۴۹)

۳. احمدی، «فلسفه تاریخ از دیدگاه نهج البلاغه»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۴۱، ص ۱۵.

۴. وَ بَصْرُهُ فَجَانِعَ الدُّنْيَا ... وَ اعْرَضُ عَلَيْهِ اَخْبَارَ الْمَاضِيْنَ وَ ذَكَرَهُ يَمَا اَصَابَ مِنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ اَثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيْمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا اِنْتَقَلُوا وَ اَيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا فَاِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ اِنْتَقَلُوا عَنِ الْاَحْيَاءِ وَ حَلُّوا

حال پس از بررسی موضوع تاریخ می‌توان به مفهوم تاریخ پرداخت. ابن‌خلدون در مقدمه خود می‌نویسد: باید دانست که حقیقت تاریخ، خبر دادن از اجتماع انسانی؛ یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می‌شود، چون توحش، هم‌زیستی، عصبیت‌ها و انواع جهان‌گشایی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر و آنچه از این اجتماع ایجاد می‌شود.^۱

سید قطب تاریخ را این‌گونه تعریف می‌کند: تاریخ، حوادث نیست، بلکه تفسیر حوادث است. پی بردن به روابط آشکار و نهان حوادث، به گونه‌ای که معنی نظام‌داری از آنها به دست آید و وحدت به هم پیوسته‌ای از حلقه‌های حیات که در تمام اجزای آن، واکنش و تکاپو، همگام با زمان و محیط، به چشم خورد، تاریخ است.^۲

گروهی دیگر گزارش حوادث مشهور روزگار فرمانروایان، جنگ‌ها و فتوحات، احوال انبیاء، و سیره و سنت آنان را معنای تاریخ دانسته‌اند.^۳ برخی دیگر تاریخ را مجموعه حوادث و وقایعی می‌دانند که در گذشته اتفاق افتاده و بر نگرش و بینش، گرایش و رفتار انسان تاثیر و تاثر داشته است.^۴

یکی از دلایل تعدد و گوناگونی تعاریف این است که برخی تعاریف، ناظر به پدیده‌ها و وقایعی است که در گذشته اتفاق افتاده و برخی دیگر معطوف به مطالعه، پژوهش و بررسی وقایع و حوادث گذشته حیات بشری است. برخی تاریخ را بر اساس ثمرات و فوائد آن تعریف می‌کنند؛^۵ گاهی تعریف بر اساس تمایز تاریخ با دیگر علوم می‌باشد.^۶ گاه تاریخ بر اساس نوع صورت‌های ذهنی علم تاریخ تعریف می‌شود،^۷ گاهی نیز تاریخ را بر اساس ذاتیاتش تعریف می‌کنیم، باید بگوییم: علم تاریخ

دِبَارِ الْعُرْبِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ، فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ. (نهج البلاغه، ن ۳۱)

۱. ابن‌خلدون، مقدمه ابن‌خلدون، ص ۱۲ - ۲ و ص ۶۴
۲. سید قطب، فی التاریخ فکرة و منهج، ص ۳۷، به نقل از آئینه‌وند، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، ص ۲۷. مرحوم آئینه‌وند این تعریف را دقیق‌تر از تعاریف دیگری که متفکران مسلمان ذکر کرده‌اند می‌داند.
۳. سجادی و علام‌زاده، تاریخنگاری در اسلام، ص ۸.
۴. ر. ک: کافی، فلسفه نظری تاریخ (مفاهیم و نظریه‌ها)، ص ۳.
۵. تاریخ انسان را از بسیاری فریب‌های حقارت آمیز، از بسیاری دلخوشی‌های بی حاصل نگه می‌دارد، و نگاه انسان راه، آن مایه قدرت تعمق می‌بخشد که در ورای حوادث، آنجا که چشم عادی چیزی نمی‌بیند، نفوذ کند و زندگی محدود و کوتاه خویش را از طریق تاریخ - با زندگی گذشتگان، با زندگی دراز گذشته انسانیت پیوند دهد و آن را عمیق‌تر و پرمعناتر کند. (زرین‌کوب، تاریخ در توازن، ص ۱۸)
۶. تاریخ علمی است که در آن حوادث و اشخاص بیشتر اهمیت دارند در صورتی که جامعه‌شناسی بیشتر با مؤسسات - بنیادهای اجتماعی - سر و کار دارد. (همان، ص ۱۲۰)
۷. «تاریخ، مجموعه‌ای از صور گوناگون و غیر متضارب گذشته را که هر یک از آنها گذشته را از زاویه خاصی می‌نگرد، عرضه می‌دارد»؛ یا برخی گفته‌اند: «اندیشه تاریخ، برهانی نیست، حدسی است». (فتحی عثمان، المدخل إلى

مجموع گزاره‌ها و آثاری است که از افراد، امت‌ها، ملت‌ها، مکان‌ها و حوادث گذشته خبر می‌دهد؛
لکن به شرط اینکه نقش درخوری در زندگی انسان‌ها داشته باشند.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلاف تعاریف متداول، تاریخ را از بُعد غایت‌شناسانه و نه از بعد وجودشناسانه آن به مخاطبان خود معرفی می‌کند. به این معنی که در معرفی ایشان از تاریخ، شاهد توجه بر ثمرات، اهداف و جایگاه تاریخ هستیم تا اینکه شاهد تعریف ناظر به هستی، ذات و جوهر تشکیل دهنده گذشته، باشیم.

به عنوان نمونه امام علی علیه السلام از واژه «عبرت»^۲ و «موعظه»^۳ که یکی از کارکردها و اهداف تاریخ است در معرفی تاریخ بسیار استفاده کرده‌اند، از این رو می‌توان مدعی شد که تعریف به کار بست تاریخ، در ذیل تعاریف نهج البلاغه قرار می‌گیرد و می‌فرماید: «کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است».^۴

کما اینکه برخی تاریخ و عبرت را یک چیز می‌دانند و معتقدند: «تاریخ نه فقط متضمن عبرت و عبرت‌هاست، بلکه می‌تواند به اعتباری تاریخ را عین عبرت دانست؛ یعنی تاریخ داشتن و اهل عبرت بودن یک چیزند و اگر یک چیز نباشد از هم جدا نیستند».^۵

در نمونه‌ای دیگر حضرت علی علیه السلام در نامه خود به امام حسن علیه السلام، تاریخ را بررسی مجموعه احوالات و آثار برجای مانده از انسان‌ها، گروه‌ها و امت‌های گذشته می‌داند که توجه و تامل در آن

۱. *التاریخ الاسلامی*، ص ۳۵، به نقل از: آینه‌وند، *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*، ص ۱۱

۲. سلیمانی، جواد، *فلسفه تاریخ*، ص ۲۶.

۳. *اعتبر بما مضی من الذنوب فان بعضها یشبه بعضاً و آخرها لاحقاً بأولها*. (تمیمی آمدی، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۷۱)؛ *قد اعتبر بالباقي من اعتبر بالماضي*. (همان، ص ۴۷۲؛ نهج البلاغه، ن ۴۹؛ همان، خ ۱۹۲؛ همان، خ ۹۹؛ همان، خ ۲۲۱)

۴. *فأعظوا عباد الله بالعبر التوابع و اعتبروا بالآي السواطع و اذرجروا بالثذر البوالغ و اتفغوا بالذکر و الموعظ، همان، خ ۸۰؛ اتعظوا فيها بالذین قالوا من أشد منّا قوة حملوا إلی قبورهم*. (همان، خ ۱۱۱)

۵. *من عرف العبرة فكأنما كان في الأولین*. (همان، ح ۳۱) و همچنین: *من عرف العبرة فكأنما عاش في الأولین*. (تمیمی آمدی، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۷۱)

۶. داوری اردکانی، *سیاست تفکر تاریخ*، ص ۳۴۷. از این رو در نام و عناوین بسیاری از کتب تاریخی در گذشته به صورت صریح یا مضمرة معنی اعتبار و عبرت ماخوذ شده است. کتاب ابوعلی مسکویه *(تجارب الامم و تعاقب الهمم)* و یا کتاب *(تجارب السلف)* نمونه‌ای است. همچنین در عناوینی مثل *(جهانگشا)* و *(مروج الذهب)* نیز عبرت‌آموزی مضمرة است. ابن‌خلدون لفظ عبرت را صریحاً در نام کتاب خود درج کرده است کتاب *(العبر و دیوان المبتدء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصمهم دوی السلطان الاکبر)*.

باعث اصلاح و سعادت خواننده تاریخ خواهد شد.^۱

این امر شاید از این رو باشد که باید تصریح شود که امیرالمؤمنین و یا سایر معصومین علیهم السلام از جایگاه یک مصلح بزرگ اجتماعی و یک رهبر آگاه و هادی سخن می‌گویند و نه به عنوان یک فیلسوف تاریخ؛ به همین دلیل، نهج البلاغه کتاب تاریخ و یا فلسفه تاریخ نیست بلکه «نهج البلاغه سراسر درس تذکر و عبرت است. و هر درس تذکری، فلسفه تاریخ نیست. قصد صاحب بزرگ آن نیز تدوین فلسفه تاریخ و هیچ علم خاص دیگر نبوده است».^۲

در نگاه امیرالمؤمنین تاریخ از مهمترین منابع معرفت بخش و هدایت‌گر به شمار می‌رود و ایشان به عنوان یک رهبر و پیشوای الهی که زعامت یک جامعه و راهبری تمدن عظیمی را برعهده دارد، علی‌رغم علم سرشار خود که از چشمه جوشان وحی نشأت می‌گیرد، همواره تاریخ را در پیش روی خود و مردم خود گرفته و از تجربیات تاریخی امت‌ها و انسان‌های پیشین، بهره‌برداری کرده و بر آن تکیه می‌کند و بر فرزندان، دوستان و خلصین خود مطالعه تاریخ و سرنوشت حکومت‌های گذشته را واجب می‌داند، همانگونه که در عهدنامه ایشان با مالک اشتر نخعی، مطالعه تاریخ را بر او لازم می‌داند و می‌فرماید:

لازم است آن که حکومت‌های دادگستر پیشین، سنت‌های با ارزش گذشتگان، روش‌های پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و واجباتی که در کتاب خداست را همواره به یادآوری، و به آنچه ما عمل کرده‌ایم پیروی کنی.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام وقایع تاریخی را تصادفی، اتفاقی و با ضابطه می‌داند، ایشان معتقد هستند که تاریخ، قاعده مند است و بر اساس یکسری قوانین ثابت و سنت‌های لایتغیر در حال حرکت است^۴ و می‌توان با مطالعه تاریخ ضابطه‌های کلی را فهمید و کشف کرد و عدم توجه به این سنن الهی و تجربه‌های تاریخی، جوامع و احاد یک جامعه را در همان مسیری قرار می‌دهد که مردمان و امم

۱. وَ اعْرَضَ عَلَيْهِ أَحْبَارَ الْمَاضِينَ وَ ذَكَرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آتَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ آيِنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا، فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ وَ حَلُّوا دِيَارَ الْغُرَبَةِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ، فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَ لَا تَتِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ. (نهج البلاغه، ن ۳۱)

۲. داوری، «تاریخ و فلسفه تاریخ»، فصلنامه علمی پژوهشی قبسات، ش ۱۹.

۳. وَالْوَأَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ، أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ، أَوْ آثَرِ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ. (نهج البلاغه، ن ۵۳)

۴. قَالَ اللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مَا ضِيَبَةٌ بِكُمْ عَلَيَّ سَنَنْ. (همان، خ ۱۹۰)

پیشین قرار گرفته بودند و به همان مقصدی می‌برد که آنها به سبب رفتارها و اقدامات خود رفته بودند، هر چند اسامی متفاوت شود و شکل‌ها تغییر یابد.

۲. واژگان دارای معنای تاریخ در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از بررسی معنا و موضوع تاریخ، همانگونه که بیان شد برای کشف میدان معنایی تاریخ، باید به سراغ سخنان و بیانات امیرمؤمنان علیه السلام رفته، سپس شبکه الفاظ هم‌مفهوم با تاریخ را چه در قالب مترادف و یا شبه مترادف، با دلالت‌های صریح و ضمنی استخراج کرد. با مطالعه خطبه‌ها و نامه‌ها و سایر فرمایشات امام علی علیه السلام و در بین واژگان مورد استفاده ایشان، به دنبال واژگانی هستیم که در بطن خود مفهوم انسان، گذشته و وقایع مهم و تاثیر گذار را دارا باشد، چراکه تاریخ از این سه عنصر تشکیل شده است. هرچند برخی از این واژگان بر معنا و مفهوم تاریخ دلالت صریح دارند و برخی نیز با دلالت ضمنی و در سیاق و ساختار جمله مدنظر در زمره میدان معنایی «تاریخ» از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گیرد.

از آنجاکه زیست امیرمؤمنان علیه السلام در عصر نزول وحی بوده و الفاظ ایشان متأثر از کلمات وحی می‌باشد، به همین دلیل گاهی برای اتقان بیشتر استنادها و تحلیل‌ها به آیات قرآن کریم اشاره می‌شود. علاوه بر واژگانی که در ادامه بدان‌ها پرداخته خواهد شد، واژگان دیگری را پژوهشگران در زمره واژگان تاریخی برشمرده‌اند، واژگانی نظیر: جمع، سنت، قریه، یوم، ملاء، ولی، قبیله و شعوب، قوم، اهل، مدینه، ملت، حنیف، اسره، بیت، دنیا و دهر^۱ که به علت دلالت‌های ضعیف در کلمات امام علیه السلام، بدان‌ها اشاره نشده و به الفاظی پرداخته شده است که دلالت بیشتری نسبت به سایر الفاظ داشتند. لازم به ذکر است که اولویت‌بندی این واژگان بر اساس حروف الفبا می‌باشد.

واژگانی که دلالت صریح در معنای تاریخ دارد

الف) اخبار

از جمله واژه‌هایی که می‌توان در ذیل مفاهیم تاریخی در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد، واژه «خبر» و مشتقات آن می‌باشد. «خبر» را در لغت به معنای دانستن و علم به شیء دانسته‌اند.^۲

امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه این واژه را به طرق گوناگونی مورد استفاده قرار داده‌اند که در برخی

۱. ر. ک: کافی، تاریخ در قرآن، ص ۲۷ - ۴۸.

۲. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۲۵۸؛ قرشی بنابی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۲۰؛ ابن‌منظور به همین دلیل معتقد است به این جهت که خداوند عالم به تمام آگاهی‌ها و احوالات است یکی از اسماء الهی خبیر می‌باشد. (ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲۶)

از این موارد هم معنا با تاریخ می‌باشد. کما اینکه در توصیه‌ای به فرزند برومند خویش، ایشان را به مطالعه و تامل پیرامون سرگذشت پیشینیان و حوادثی که برگزشتگان رفته است توصیه می‌فرماید.

أَيُّ بُنَيِّ إِيَّتِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمُرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي
أَخْبَارِهِمْ وَسِرَّتِي فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ.^۱

نمونه‌های مختلفی را می‌توان از نهج البلاغه برای این ادعا شاهد آورد که برای دوری از تطویل در پاورقی به آن اشاره می‌شود.^۲ در برخی از آیات قرآن کریم نیز این واژه در مفهوم تاریخ مورد استفاده قرار گرفته است.^۳ از این رو واژه «خبر» در میدان واژگانی قرار می‌گیرد که ناظر به مفاهیم تاریخی، در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

(ب) اولین

یکی دیگر از واژه‌هایی که می‌توان در میدان واژگانی مفاهیم تاریخی در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد، واژه «اولین» است. این واژه از نظر دستور زبان عرب به صورت ظرف زمان به کار می‌رود و گاهی نیز به معنی قدیم است.^۴ اما در برخی آیات قرآن کریم در معنای نسبی خود قرار گرفته و دلالت بر مفهوم و موضوع تاریخ دارد:^۵ از آنجا که نوع نگاه امام علی علیه السلام به خداوند، هستی، انسان، جامعه و تاریخ برگرفته و متأثر از جهان بینی قرآن کریم می‌باشد، در سخنان حضرت نیز این واژه به همان معنی به کار رفته است و دلالت بر حوادث و رخدادهای تاریخی دارد. «أَوَّلُ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مَزْدَجٌ»^۶ و یا حضرت در نامه خود به امام حسن علیه السلام بر تذکر و پیروی از سیره گذشتگان و پدران صالح خود سفارش فرموده و توصیه می‌کند که اخبار گذشتگان را بر قلب خود عرضه کند و

۱. پسر! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیسته‌اند عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان (تاریخشان) تفکر نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم. (نهج البلاغه، ن ۳۱)

۲. لَا بَعْدَ مَحَلِّهِمْ عَمِيَّتْ أَخْبَارُهُمْ وَصَمَّتْ دِيَارُهُمْ. (همان، خ ۲۲۱)؛ وَ لَيْتَنِي عَمِيَّتْ آثَارُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعْتُ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ وَ سَمِعْتُ عَنْهُمْ آذَانَ الْعُقُولِ. (همان، خ ۲۲۱؛ همان، خ ۱۹۲؛ همان، ن ۳۱)

۳. وَ كَتَبُوا لَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبَلُوا أَخْبَارَكُمْ. (محمد (۴۷)؛ ۳۱؛ توبه (۹) ۹۴)

۴. رازی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۴، ص ۳۳۴.

۵. قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْوَدُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ. (انفال (۸) ۳۸)؛ وَ لَقَدْ

أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعْبِ الْأَوَّلِينَ. (الحجر (۱۵) ۱۰؛ فاطر (۳۵) ۴۳؛ المطففين (۸۳) ۱۳)

۶. آیا اگر درست بیندیشید برای شما در آثار پیشینیان عامل بازدارنده‌ای نیست؟. (نهج البلاغه، خ ۹۹)

قلب و جان خود را از آنچه بر پیشینیان گذشته است آگاه نماید.^۱ در ادامه همین نامه می‌نویسد: «الْأَخَذُ بِمَا مَضَىٰ عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ».^۲

از این رو واژه «اولین» که به معنای پیشینیان در سخنان امیرمؤمنان به کار رفته است، می‌تواند در میدان معنایی تاریخ قرار گیرد.

ج) قصص

قصص با کسر قاف، جمع قصه است^۳ و به خبرهایی گفته شده است که در گذشته اتفاق افتاده، چه گذشته دور و چه گذشته نزدیک، با بیانی دنباله‌دار، هدفمند و عبرت‌آمیز، خواه آن داستان کوتاه باشد یا طولانی.^۴ و با فتح قاف، به معنای مصدری بیان شده، به معنای «داستان سرایی»، همانگونه که راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن، آیات مشتمل بر قَصَص را به معنای اسم مصدری گرفته است.^۵ در هر دو حال می‌توان این واژه را در زمره میدان مفاهیم تاریخی امیرمؤمنان علیه السلام قرار داد. همانند این سخن حضرت که می‌فرمایند: «وَبَقِيَ قِصَصُ أَحْبَابِهِمْ فَبِكُمْ عِبْرًا لِّلْمُعْتَبِرِينَ».^۶

امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از ثمرات تلاوت قرآن را استفاده از داستان‌های قرآنی بیان کرده و می‌فرمایند: «أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ»^۷

در جای دیگری قصه‌سرایی قرآن را بهترین می‌داند.^۸ از این رو می‌توانیم این واژه را در ذیل مفاهیم تاریخی در بیان امام علی علیه السلام برشمرد، کما اینکه در قرآن نیز همین گونه می‌باشد.^۹

۱. وَ ذَكَرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ. (همان، ن ۳۱)

۲. بر تو واجب ساخته و گرفتن شیوه‌ای که پیشینیان، یعنی نیاکانت و نیکان خاندانت، بدان کار کرده‌اند. (همان، ن ۳۱)

۳. قرشی بنابی، *مفردات نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۸۶۴؛ قرشی بنابی، *قاموس قرآن*، ج ۶ ص ۱۱.

۴. حسینی، مبانی *هنری قصه‌های قرآنی*، ص ۳۷ به نقل از قنادی، *قصه‌های قرآن*، ص ۲۰.

۵. قوله: أَحْسَنَ الْقَصَصِ: أي: أحسن البیان؛ (زهري، محمد بن احمد، *تهذيب اللغة*، ج ۸، ص ۲۱۱؛ راغب، *مفردات*

ألفاظ القرآن، ص ۶۷۱)

۶. داستان (تاریخ) زندگی آنان در بین شما به عنوان درس عبرتی برای عبرت گیرندگان شما باقی ماند. (نهج البلاغه،

خ ۱۹۲)

۷. آن را به نیکوترین صورت بخوانید که سودمندترین داستان سرایی است. (همان، خ ۱۱۰)

۸. ذَلِكَ قَوْلٌ فَضْلٌ، وَ حُكْمٌ عَدْلٌ، وَ خَيْرٌ قِصَصٍ قُصِّ، وَ وَعْظٌ نُّصٍّ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (موسوی، *تمام*

نهج البلاغه، ص ۳۴۱)

۹. فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (قصص (۲۸) (۲۵)؛ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ

عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْقَوْمِ

يُؤْمِنُونَ. (يوسف (۱۲) (۱۱۱))

د) ماضین

«مضی» به معنای گذشته، گذشتن و سرآمدن است و در برابر آینده می‌باشد.^۱ و «ماضین» به معنای افرادی است که در گذشته زندگی می‌کردند. در نهج البلاغه واژه «مضی» به صورت‌های مختلف در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام استعمال شده است، گاه به صورت مستقل^۲ و گاهی با اضافه شدن به کلماتی چون «احوال»،^۳ «آثار»،^۴ «اخبار»^۵ و «دنیا»^۶ که در تمام آنها ناظر به حوادث و رخداد‌های گذشته و تاریخ دارد. «أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَأَبْرَأُونَ وَإِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَأَبْقُونَ؟»^۷

امام، امور و حوادثی که بر پیشینیان گذشته است را همانند امور و حوادثی می‌داند که بر آیندگان خواهد گذشت.^۸ و در خاتمه نامه‌ای می‌نویسد: «لَوْ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى، حَفِظْتَ مَا بَقِيَ...»^۹

امام علیه السلام در خطبه دیگری می‌فرماید: «الْمَاضِي لِلْمُقِيمِ عِبْرَةٌ...»^{۱۰} گذشته عبرتی است برای امروز. مفهوم مجموع این کلمات آن است که اگر انسان اصول کلیدی زندگی بشر و حوادث جهان را با مطالعه در تواریخ دریابد، می‌تواند حوادث امروز و آینده خود را به طور اجمال کشف کند و در برابر آنها موضع مناسبی بگیرد.^{۱۱}

با عنایت به کاربرد این واژه در کلام امام علیه السلام و موضوع اشراب شده در آن، که همان موضوع تاریخ است، می‌توان این واژه را در زمره میدان معنایی تاریخ قرار داد.

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۲۸۳.

۲. «أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَأَبْرَأُونَ وَإِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَأَبْقُونَ؟» (نهج البلاغه، خطبه ۹۹)؛ قَدْ خَلَتْ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ سَاقِطَةٌ، وَمَضَى فِيهِمْ مِنَ اللَّهِ - تَعَالَى - حُكْمٌ صَادِقٌ، وَفِي ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ. (موسوی، *تمام نهج البلاغه*، ص ۳۰۶؛ خ ۲۲)

۳. تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْإِبْلَاءِ. (نهج البلاغه، خ ۱۹۲)

۴. وَخَلَفَ لَكُمْ عِبْرًا مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ. (همان، خ ۸۳)

۵. وَاعْرَضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَذَكَرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ. (همان، ن ۳۱)

۶. فَاللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَيَّ سَتْرٌ وَأَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ [السَّاعَةُ] فِي قَرْنٍ. (همان، خ ۱۹۰)

۷. آیا نمی‌دانید که گذشتگان باز نمی‌گردند و بازماندگان شما باقی نمی‌مانند؟ (همان، خ ۹۹)

۸. اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا وَآخِرُهَا لَأَحَقُّ بِأَوَّلِهَا. (تمیمی آمدی، *تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم*، ص ۴۷۱)؛ قَدْ مَضَى قَبْلَكُمْ مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَارًا وَأَعْمَرَ دِيَارًا وَأَبْعَدَ آثَارًا. (نهج البلاغه، خ ۲۲۶)

تمیمی آمدی، *تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم*، ص ۴۷۲؛ نهج البلاغه، خ ۹۹

۹. اگر از گذشته عبرت گیری آنچه را مانده حفظ خواهی نمود. (همان، ن ۴۹)

۱۰. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۴، ص ۳۸۰، ح ۴.

۱۱. مکارم شیرازی، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام*، ذیل نامه ۶۹.

ه) نام و اسامی و یا وقایع تاریخی

در این بخش، واژه ثابت و واحدی بررسی نمی‌شود بلکه به نام‌ها و اسامی اشاره می‌شود که از خلال ذکر آنها، تاریخ به ذهن متبادر می‌گردد. در بسیاری از موارد، امیرالمؤمنین علیه السلام برای بیان تاریخ و هدایت مردم به سراغ الفاظ و واژه‌هایی که در موارد قبلی متذکر آن شدیم نمی‌روند بلکه به بیان نام‌ها و افراد و اقوام گذشته، ذهن مخاطب خود را به مقطعی از گذشته و تاریخ می‌برد. به تعبیر دیگر، بخش مهمی از مفاهیم تاریخی در بیان آن حضرت، نام‌های تاریخی و ذکر آثار و بقایای باقی‌مانده از پیشینیان می‌باشد. به‌عنوان نمونه می‌توان از نام آوردن پیامبران الهی مانند: حضرت آدم،^۱ حضرت نوح،^۲ حضرت ابراهیم،^۳ حضرت موسی و هارون،^۴ حضرت عیسی،^۵ حضرت محمد خاتم النبیین و وقایع عصر نبوی^۶ و سایر پیامبران،^۷ اصحاب اخدود،^۸

۱. ثُمَّ اسْكَنْ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَاراً ارْعَدَ فِيهَا عَيْشُهُ وَ آمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ وَ حَذَّرَهُ إِبْلِيسَ وَ عَدَاوَتَهُ. (نهج البلاغه، خ ۱)

۲. فَقَالَ: لِمَ سَمِي نُوْحًا. فَقَالَ عليه السلام: كَانَ اسْمُهُ السُّكْنُ، وَ إِنَّمَا سَمِي نُوْحًا لِأَنَّهُ نَاحَ عَلِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ أَلَا حَمْسِينَ عَامًا. (موسوی، تمام نهج البلاغه، ص ۲۷۶؛ ص ۷۲۳؛ ص ۱۷۴)

۳. إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ثُمَّ تَلَا إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ وِلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنُّ بَعْدَتْ لِحُمَّتُهُ وَ إِنُّ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنُّ قَرِيبَتْ قَرَابَتُهُ. (نهج البلاغه، خ ۹۶)

۴. وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا - عَلِيَّ فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعَصِيُّ. (همان، خ ۱۹۲؛ همان، خ ۴)

۵. وَ إِنُّ شَيْتٌ قُلْتُ فِي عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِينَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِيبَ وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَقْتِنُهُ وَ لَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفَنُهُ وَ لَا طَمَعٌ يَذِلُّهُ دَابَّتُهُ رَجُلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ. (همان، خ ۱۶۰)

۶. اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الْخَاتِمَ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحَ لِمَا تَعَلَّقَ وَ الْمُعْلِنَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ الدَّافِعَ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ وَ الدَّامِغَ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ قَائِمًا بِأَمْرِكَ مُسْتَوْفِرًا فِي مَرْضَاتِكَ غَيْرَ تَاكُلٍ عَنْ قَدَمٍ وَ لَا وَادٍ فِي عَزْمٍ وَ أَعْيَاءَ لَوْحِيكَ حَافِظًا لِعَهْدِكَ مَا ضِيًّا عَلَيَّ نَفَاذِ أَمْرِكَ حَتَّى أَوْرِي قَبْسَ الْقَائِسِ وَ أَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَابِطِ وَ هُدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَ الْآثَامِ وَ أَقَامَ بِمُوضِحَاتِ الْأَعْلَامِ وَ نِيرَاتِ الْأَحْكَامِ فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَ خَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونُ وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ وَ بَعِيثُكَ بِالْحَقِّ وَ رَسُولُكَ إِلَيَّ الْخَلْقِ. (همان، خ ۷۲)

۷. ستة من الأنبياء هم إسمان. فقال عليه السلام: يوشع بن نون، و هو ذو الكفل. و يعقوب، و هو إسرائيل. و الخضر، و هو إرميا. و يونس، و هو ذو النون. و عيسى، و هو المسيح. و محمد، و هو أحمد صلوات الله عليه، (موسوی، تمام نهج البلاغه، ص ۲۷۷)؛ خمسة من الأنبياء تكلموا بالعربية. فقال عليه السلام: هود، و شعيب، و صالح، و إسماعيل، و محمد صلى الله عليه و آله و سلم. (همان، ص ۲۷۸؛ همان، ص ۲۷۸ و ۲۷۰؛ همان، ج ۳، ص ۲۶۴ - ۲۷۴ و ج ۱، ص ۴۱۳)

۸. عن ابن بابويه حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن القاسم حدثنا محمد بن علي الكوفي عن أبي

اصحاب الرس،^۱ عمالقه،^۲ قوم ثمود^۳ و بنی اسرائیل^۴ در سخنان ایشان اشاره کرد. همچنین حضرت در فرازهایی از سخنان خویش به فرجام پادشاهان و فرمانروایانی چون ذی القرنین،^۵ فرعون،^۶ قیصر و کسری،^۷ طالوت،^۸ قارون و هامان،^۹ حتی ابلیس^{۱۰} نیز اشاره دارند و برای بیان تاریخ بهره می‌برند.

جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ أَسْفَلَ نَجْرَانَ دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَجَرَى ذَكَرَ أَصْحَابَ الْأَخْدُودِ فَقَالَ عَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا حَبِيبِيًّا إِلَيَّ قَوْمِيهِ وَ هُمْ حَبِشَةٌ فَدَعَاهُمْ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى فَكَذَّبُوهُ وَ حَارَبُوهُ وَ ظَفَرُوا بِهِ وَ خَدُّوا أَخْدُودًا وَ جَعَلُوا فِيهَا الْحَطَبَ وَ النَّارَ فَلَمَّا كَانَ حَرًّا قَالُوا لِمَنْ كَانَ عَلَيَّ دِينَ ذَٰلِكَ النَّبِيُّ اعْتَرَكُوا وَ إِلَّا طَرَحْنَاكَ فِيهَا فَاعْتَرَكَ قَوْمٌ كَثِيرٌ وَ قَذَفَ فِيهَا خَلْقَ كَثِيرٍ حَتَّى وَقَعَتْ امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا ابْنُ لَهَا مِنْ شَهْرَيْنِ فَقِيلَ لَهَا إِمَّا أَنْ تَرْجِعِي وَ إِمَّا أَنْ تَقْذِفِي فِي النَّارِ فَهَمَّتْ أَنْ تَطْرَحَ نَفْسَهَا فِي النَّارِ فَلَمَّا رَأَتْ ابْنَهَا رَحِمَتْهُ فَأَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّبِيَّ وَ قَالَ يَا أُمَّهُ أَلْقِي نَفْسَكَ وَ إِيَّايَ فِي النَّارِ فَإِنَّ هَذَا فِي اللَّهِ قَلِيلٌ. (قطب راوندی، قصص الأنبياء عليهم السلام للراوندی) / ۲۴۶ / فصل ۲ ص ۲۴۶ با کمی اختلاف، موسوی، تمام نهج البلاغه ج ۳، ص ۱۴۹)

۱. أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ، الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَ أَطْفُؤُوا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ أَحْيَا سِيرَ الْجَبَّارِينَ. (نهج البلاغه، خ ۱۸۲)

۲. أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ. (همان، خ ۱۸۲)

۳. إِمَّا عَقْرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا. (همان، خ ۲۰۱)

۴. فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَكَلِّ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَ أَقْرَبَ اشْتِيَاءَ الْأَمْثَالِ.

(همان، خ ۱۹۲؛ همان، خ ۱۶۶)

۵. يا أمير المؤمنين، أخبرني عن ذي القرنين، أن نبياً كان أم ملكاً. و أخبرني عن قرنيه أن ذهب كان أم من فضة.

فَقَالَ ﷺ: لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَ لَا مَلِكًا، وَ لَمْ يَكُنْ قَرْنَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَا فَضَّةٍ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرْنَانِ كَقَرْنَيْ الشَّوْرِ، وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَاحْبَبَهُ اللَّهُ، وَ نَصَحَ لِلَّهِ فَنَصَحَ اللَّهُ لَهُ. وَ إِمَّا سَمِّيَ ذَا الْقَرْنَيْنِ لِأَنَّهُ دَعَا قَوْمَهُ إِلَيَّ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فَضَرَبُوهُ عَلَيَّ قَرْنِيهِ الْأَيْمَنَ بِالسَّيْفِ، فَغَابَ عَنْهُمْ حِينًا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَيَّ الْهُدَى فَضَرَبُوهُ عَلَيَّ قَرْنِيهِ الْأَيْسَرَ بِالسَّيْفِ، فَذَلِكَ قَرْنَاهُ. وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ. (موسوی، تمام نهج البلاغه، ص ۲۷۲)

۶. اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَبِيدًا فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ جَرَعُوهُمْ الْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْعَلْبَةِ لَا يَجِدُونَ حِيلَةَ فِي امْتِنَاعِ وَ لَا سَبِيلًا إِلَيَّ دِفَاعِ. (نهج البلاغه، خ ۱۹۲؛ همان، خ ۱۵۰)

۷. تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتِيهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ. (همان، خ ۱۹۲): «فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَ سَالِبِ نَفُوسِ الْجَبَّارَةِ وَ مُزِيلِ مُلْكِ الْفِرَاعِنَةِ مِثْلَ كِسْرِي وَ قَيْصَرَ وَ تَبَعَ وَ حَمِيرَ». (همان، ن ۳)

۸. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لَكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ عِبْرَةً لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْخِلَافَةَ وَ الْإِمْرَةَ مِنْ بَعْدِ الْأَنْبِيَاءِ فِي أَعْقَابِهِمْ، وَ أَنَّهُ فَضَّلَ طَالُوتَ وَ قَدَمَهُ عَلَيَّ الْجَمَاعَةَ بِاصْطِفَائِهِ إِيَّاهُ وَ زِيَادَتِهِ بِسَطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ». (موسوی، تمام نهج البلاغه، ص ۵۱۱)

۹. وَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ الْجَبَّارَةَ عَلَيَّ أَحْسَنَ أَحْوَالِهِمْ، وَ آمَنَ مَا كَانُوا عَلَيْهِ. وَ قَدْ أَهْلَكَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ، وَ أَمَاتَ هَامَانَ، وَ حَسَفَ بِقَارُونَ، بِذُنُوبِهِمْ، وَ قَدْ قَتَلَ عُثْمَانَ. (موسوی، تمام نهج البلاغه، ج ۴ ص ۳۲۱)

۱۰. عَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَ الْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ. (نهج البلاغه، خ ۱)

واژگانی که دلالت غیر صریح در معنای تاریخ دارد

همانگونه که قبلاً اشاره کردیم ممکن است بررسی الفاظ ناظر به مطالعه متن باشد و یا مفهوم یک واژه در ساختار یک متن معنایی متفاوت از متن دیگری داشته باشد. از این رو برای بررسی مفهوم و موضوع یک واژه ابتدا تمام متن گوینده باید مورد مطالعه قرار بگیرد تا مقصود او فهمیده شود. از این رو نمی‌توان برای هر واژه‌ای معنای ثابتی در نظر گرفت و آن را در تمام متون تعمیم داد. این واژگان با پسوند و پیشوند و یا هم‌نشین‌های خود، مفهوم جدیدی در بافت جدیدی بدست می‌آورد که در نتیجه، وضع خاص و ساختار جدیدی پدید آمده، بدون آنکه با معنای اساسی تعارض داشته باشد. معنای نوین، یک معنای اضافی و غیر رایج است در حالی که دلالت صریح یا معنای اساسی به مثابه معنایی رایج و سهل‌الوصول است. در این بخش به واژگانی اشاره می‌شود که دلالت آنها بر معنا و موضوع تاریخ صراحت کمتری نسبت به واژگانی که بیان شد دارد و در بافت و ترکیب خاصی چنین دلالتی را پیدا می‌کنند و بطور مستقل چنین معنایی ندارد.

الف) امم

لغت‌شناسان برای واژه «امه» معانی گوناگونی بیان کرده‌اند، که اساس آن بر جماعتی از مردم باز می‌گردد.^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات خود از واژه «امم» غالباً در سه معنای «جماعت و گروهی از مردم»،^۲ «پیروان پیامبر و مسلمانان»^۳ و «پیشینیان و گذشتگان»^۴ بهره برده‌اند. از این رو واژه «امم» در جملات و ساختار ماضی که به معنای جامعه و گروهی از مردم که در گذشته، به کار رفته است، در میدان واژگان تاریخی در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گیرد، همانگونه که واژه «ماضین» به پیشینیان اشاره داشت. از این رو حضرت می‌فرماید: «أَيُّنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ يَزْحَارُ فِيكَ؟»^۵.

۱. کل جیل من الناس هم أمة. (فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۴۲۸)؛ گروهی از مردم که دارای پیامبری بوده‌اند. (صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۴۶۰)؛ هر جماعتی است که روی اختیار و یا اجبار، یک چیز مثل دین یا زبان و یا مکان آنها را کنار هم جمع کند را امت می‌گویند. (راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۶) امت، گروه و جماعت متشکل است. (قرشی، مفردات نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۷)

۲. رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مَوْضِعَ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ عَادٍ فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ. (نهج البلاغه، خ ۱۷)

۳. فَإِنَّ أَيْتِمَّ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَ ضَلَلْتُ فَلِمَ تَضَلُّونَ عَامَّةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِضَلَالِي. (همان، خ ۱۲۷؛ همان، ن ۵۳؛ همان، ن ۷۸)

۴. لَمْ يَجْبُرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَرْزُلِهِ وَ بَلَاءِهِ؛ (همان، خ ۸۸) وَ أَيْمُ اللَّهِ، مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ قَطُّ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَيَّ أَهْلُ حَقِّهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ. (موسوی، تمام نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۲۰)

۵. کجایند امت‌هایی که با زینت‌های آنها را فریفتی؟ (نهج البلاغه، ن ۴۵)

برای واژه امم در ساختارها و متون مختلف، معانی مختلفی را بر شمرده‌اند، کما اینکه در قرآن و در برخی آیات به معنای «زمان»،^۱ «راه و رسم زندگی»،^۲ «جماعت»،^۳ «پیشوا»،^۴ «مسلمانان»،^۵ «کفار»،^۶ «گروهی از حیوانات»^۷ استعمال شده که با معنای اساسی آن متفاوت است، یکی از معانی نسبی و دلالت‌های غیر صریح امم به معنای مدنظر و موضوع تاریخ یعنی «پیشینیان»^۸ نزدیک است و استفاده نیز شده است. از این رو می‌توان این واژه را در زمره شبکه میدانی واژگان هم‌معنا با تاریخ برشمرد.

ب) قبل

واژه «قبل» به معنای گذشته است و ظرف زمان می‌باشد، گفته شده «قبل» و «بعد» در پیش و تقدم چیزی که به حال متصل باشد به کار می‌رود و در وجوه و ابعاد مختلفی چون زمان، مکان رتبه استفاده می‌شود.^۹

«قبل» به تنهایی بر معنی و موضوع تاریخ صراحتی ندارد، اما هنگامی که در ساختار جمله ماضی و در کنار واژه «کان» قرار می‌گیرد به مفهوم مدنظر منتقل می‌شود. چنانچه که در قرآن نیز در این معنا استفاده شده است.^{۱۰}

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از این واژه برای توجه و عبرت دادن به حوادثی که بر پیشینیان در گذشته واقع شده است بسیار بهره برده‌اند. به طور نمونه می‌فرماید: «اتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ».^{۱۱}

در فراز دیگری امام علیه السلام مخاطبان خود را متوجه سرنوشت اقوام گذشته کرده و آنها را انداز داده و

۱. وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ (هود (۱۱) ۸)

۲. إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ (زخرف (۴۳) ۲۲)

۳. وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ (بقره (۲) ۱۲۸)

۴. إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا (نحل (۱۶) ۱۲۰)

۵. كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا (بقره (۲) ۱۴۳)

۶. كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ (رعد (۱۳) ۳۰)

۷. وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ (انعام (۶) ۳۸)

۸. وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (فاطر (۳۵) ۲۴)

۹. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۵۳.

۱۰. كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا

اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ (توبه (۹) ۶۹)

۱۱. از گذشتگان پند گیرید پیش از آنکه آیندگان از شما پند گیرند. (نهج البلاغه، خ ۳۲)

به عبرت‌گیری از تاریخ دعوت کرده و می‌فرماید: «الْسُّنْمُ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا وَ أَبْقَى آثَارًا وَ أْبَعَدَ أَمَالًا وَ أَعَدَّ عَدِيدًا وَ أَكْثَفَ جُنُودًا».^۱

سخنان و بیانات دیگری را می‌توان از امیرالمؤمنین علیه السلام برای این ادعا شاهد آورد که برای دوری از تطویل در پاورقی به آنها اشاره می‌شود.^۲ از همین رو به نظر می‌توان این واژه را در میدان واژگانی مفاهیم تاریخی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد.

ج) قرون

«قرون» جمع قرن به معنای قوم^۳ است. برخی نیز قرن را جماعتی می‌دانند که در آن پیامبر یا اهل علمی بوده است.^۴ هرچند معنای اساسی قرن به یک جماعت در یک بازه زمانی خاصی اطلاق می‌شود،^۵ اما این واژه هرگاه در ساختار جمله ماضی و با هم‌نشین‌های خاصی قرار بگیرد مانند: ماضیه و یا سالفه؛ در معنای تاریخ و به معنای پیشینیان خواهد بود، که در این صورت در دایره مفاهیم تاریخی قرار می‌گیرد، چراکه موضوع و معنای تاریخ در آن اشباع می‌شود، همانگونه که در آیاتی از قرآن بر همین معنا آمده است،^۶ و برخی پژوهشگران نیز بدان اشاره کرده‌اند.^۷

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره سرنوشت جوامع و ملت‌های گذشته در خطبه قاصعه بدین‌گونه اشاره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنَ الْقُرْنَ الْمَاضِيَةَ [الْقُرُونُ الْمَاضِيَةَ] بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِيَتْرِكَهُمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ».^۸ و در موارد دیگری واژه «قرون» توسط امیرمؤمنان علیه السلام در معنا و مفهوم تاریخ به کار گرفته شده است.^۹

۱. مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی‌کنید همان‌ها که عمرشان از شما طولانی‌تر و آثارشان پا برجاست و آرزوهایشان درازتر، نفرت‌شان فزونتر و لشکرهایشان انبوه‌تر بود. (همان، خ ۱۱۱)
۲. اعتباروا بنزلکم منازل من کان قبلکم، و انقطاعکم عن اوصل اخوانکم. (همان، خ ۱۶)؛ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ أَلَهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ. (همان، ن ۷۹؛ همان، خ ۱۷۶؛ همان، خ ۱۹۲)
۳. راغب اصفهانی، *مفردات ألفاظ القرآن*، ص ۶۶۷.
۴. قرشی بنابی، *قاموس قرآن*، ج ۵، ص ۳۱۰.
۵. برخی این واژه را به معنای مدت زمان متعینی گرفته‌اند از ۳۰ سال، (زمخشری، *مقدمة الأديب*، ص ۴. تا ۱۰۰ سال، فیروزآبادی، *القاموس المحيط*، ج ۴، ص ۲۵۹)
۶. وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكَ. (یونس ۱۰) (۱۳)؛ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ. (الإسراء ۱۷) (۱۷)؛ الفرقان (۲۵) (۳۸)
۷. ر. ک: کافی، *تاریخ در قرآن*، ص ۳۱.
۸. خدای سبحان، مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور ساخت مگر برای ترک امر به معروف و نهی از منکر. (نهج البلاغه، خ ۱۹۲)
۹. إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً. (همان، خ ۱۸۲)؛ لَا تُغْرِبْكُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ

نتیجه

مفهوم تاریخ یکی از معانی پرکاربرد در متون مقدس اسلامی، همچون قرآن کریم و نهج البلاغه می‌باشد؛ هرچند خود واژه «تاریخ» در این منابع مورد استعمال قرار نگرفته است، اما به خاطر اهمیت بالا و میزان هدایت‌گری حوادثی که بر پیشینیان گذشته است، واژه‌هایی که دارای معنای تاریخ هستند بطور قابل توجهی مورد استفاده قرار گرفته شده است.

موضوع تاریخ از سه مفهوم انسان، گذشته و وقایع مهم تشکیل شده است. این سه مفهوم اگر در واژگانی ذیل سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام اشراب شده باشد، می‌توان آن را در زمره میدان معنایی تاریخ در اندیشه امام علی علیه السلام قرار داد. هرچند برخی از این الفاظ ممکن است در ساختار و سیاق جملات دیگر، معانی غیر تاریخی داشته باشند، ولی در جملات مد نظر دارای معنای تاریخی هستند. از آنچه گذشت چنین به دست آمد که الفاظی نظیر؛ اخبار، اولین، قصص و ماضین، دلالت صریح‌تری بر موضوع و مفهوم تاریخ دارد و واژگان امم، قبل و قرون، دلالت و صراحت کمتری دارد. البته اسامی تاریخی را از آن رو که مخاطب را به مقطعی از گذشته و تاریخ می‌برد، ذیل میدان معنایی تاریخ بر می‌شماریم.

همانگونه که گذشت برخی از این الفاظ و واژه‌ها بصورت دلالت‌های صریح و برخی دیگر با دلالت ضمنی و در معانی نسبی به مفهوم تاریخ اشاره دارند و قرار دادن آنها در یک میدان معنایی و مفهومی، کمک شایانی به فهم بهتر و دقیق‌تر از تاریخ در نظام فکری و اندیشه‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کند و زمینه را برای تحقیق و بررسی مسائل و معرفت‌های تاریخی مورد توجه امیرالمؤمنین علیه السلام هموارتر و وسیع‌تر می‌نماید.

منابع و ماخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، صبحی صالح.
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴. آئینه‌وند، صادق، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.

الْمَاضِيَّةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَّةِ. (همان، خ ۲۳۰) وَاعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ. (همان، خطبه ۱۶۶؛ همان، ن ۴۵؛ همان، خ ۱۹۲؛ همان، خ ۲۳۰)

۵. ابراهیمی، ابراهیم، علیرضا طیبی، فاطمه دست رنج و ملیحه رمضانی، «بررسی زبان‌شناختی روش کاربست مترادف در قرآن (با محوریت آراء علامه طباطبایی)»، *پژوهش‌های ادبی - قرآنی*، سال هفتم، تابستان ۱۳۹۸، ش ۲، ص ۱ تا ۱۷.
۶. ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، محقق / مصحح: جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۷. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۸. احمدی، حسین، «فلسفه تاریخ از دیدگاه نهج البلاغه»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، اسفند ۱۳۷۹، ش ۴۱، ص ۱۵ تا ۲۵.
۹. ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۱ م.
۱۰. اصلان، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، ازهری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۱۱. باقری، مه‌ری، *مقدمات زبان‌شناسی*، تهران، قطره، ۱۳۹۹.
۱۲. پالمر، فرانک رابرت، *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کوروش صفوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۱.
۱۳. حسینی زبیدی واسطی، سید مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. حضرتی، حسن، «اسلام و ایران، بررسی تاریخی»، *مجموعه مقالات*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۵. حضرتی، حسن، *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی (با تأکید بر اصول و قواعد رساله‌نویسی)*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ترجمه غلامرضا خسروی، محقق / مصحح: غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، بی‌تا.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، محقق / مصحح: صفوان عدنان داوودی، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. روزنتال، فرانتس، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۱۹. زمخشری، محمود بن عمر، *مقدمة الأدب*، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، ۱۳۸۶.

۲۰. زهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، بیروت، ج ۱، ۱۴۲۱ ق.
۲۱. سجادی، صادق، هادی عالم‌زاده، *تاریخ نگاری در اسلام*، تهران، سمت، ۱۳۸۸.
۲۲. شاملی، نصرالله و آرمان محمدی رایگانی، «میدان‌های معنی‌شناختی واژگان نهج البلاغه»، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، سال پنجم، شماره ۹، ص ۷۸-۴۷، ۱۳۸۷.
۲۳. شاملی، نصرالله، *معناشناسی واژه‌های اخلاقی نهج البلاغه*، اصفهان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه اصفهان، ۱۳۹۲.
۲۴. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، *المحیط فی اللغة*، محقق / مصحح: محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم‌الکتاب، ۱۴۱۴ ق.
۲۵. صدقی، حامد، سیفی، طیبه، «بررسی الفاظ مترادف در نهج البلاغه»، *مطالعات اسلامی*، زمستان ۱۳۸۵، ش ۷۴، ص ۶۴-۳۹.
۲۶. صفوی، کوروش، *درآمدی بر معناشناسی*، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۳.
۲۷. عبداللهی، یحیی، «تأملی نو در مفهوم تاریخ: مروری بر تعاریف تاریخ با نیم‌نگاهی به فلسفه تاریخ شیعی»، *ماهنامه سوره، سوره اندیشه*، ش ۵۴ و ۵۵، ص ۳۱۶-۳۱۱، ۱۳۹۰.
۲۸. علیپور، محمدعلی، کندوکاری دیگر در علم تاریخ، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هفتم، ش ۲۶، ص ۱۸-۵، تابستان ۱۳۸۵.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن أحمد، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۳۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحیط*، بیروت، دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ ق.
۳۱. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافضی، قم، دارالهجره، ۱۴۱۴ ق.
۳۲. قرشی بنابی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۲ ق.
۳۳. قرشی بنابی، سید علی اکبر، *مفردات نهج البلاغه*، مصحح: محمدحسن بکائی، تهران، موسسه فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۷.
۳۴. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، *قصص الأنبياء*، قم، مکتبة العلامة المجلسی، ۱۴۳۰ ق.
۳۵. قنادی، صالح، *آشنایی با معارف قرآن تفسیر موضوعی (۱) قصه‌های قرآن*، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ، ج ۴، ۱۴۳۵ ق.
۳۶. کافی، مجید، *تاریخ در قرآن*، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶.

۳۷. کافی، مجید، *فلسفه نظری تاریخ: مفاهیم و نظریه‌ها*، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
۳۸. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، مصحح محمدباقر محمودی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۹. مرکز ترجمه تخصصی تهران، <https://tehrantarjomeh.com>
۴۰. مصلائی پور یزدی و عباس مروت محمدی، «معناشناسی زهد در نهج البلاغه بر اساس روش معناشناختی ایزوتسو»، *دوفصلنامه علمی - تخصصی مطالعات قرآن و حدیث*، ش ۸، ص ۱۲۸ - ۹۷، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام امام امیرالمؤمنین (ع) شرحی تازه و جامعی بر نهج البلاغه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
۴۲. موسوی، سید صادق، *تمام نهج البلاغه*، مصحح: فرید سید، بیروت، موسسه اعلمی، ۱۴۲۶ ق.
۴۳. موسوی، سید صادق، *تمام نهج البلاغه*، مصحح: فرید سید، تهران، موسسه امام صاحب الزمان (عج)، ۱۳۷۶.
۴۴. هادی، اصغر، «روشی نوین در معناشناسی مفاهیم و واژه‌های قرآنی»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۷۲، ص ۸۶ تا ۱۰۳، زمستان ۱۳۹۱.
۴۵. هالت کار، ادوارد، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، خوارزمی، ۱۳۹۶.
۴۶. والش، ویلیام هنری، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.